

نسبت جهانی شدن و جنبش‌های احیای دینی

حسن آرایش^۱، سید یوسف حسینی راد^۲، سید عباس حسینی راد^۳^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش مسائل ایران دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول)^۲ کارشناس ارشد مدیریت منابع انسانی گرایش مدیریت استراتژیک دانشگاه غیر انتفاعی پارس مهر^۳ کارشناس ارشد مطالعات منطقه ای دانشگاه آزاد واحد لامرد

چکیده

پدیده جهانی شدن در عصر حاضر باعث تحولات گوناگونی در حوزه‌های مختلف تکامل بشری شده است. یکی از حوزه‌های متأثر، باورهای دینی و مذهبی جوامع است. نهضت‌ها و جنبش‌های دینی، از جمله پدیده‌های مهم قرن بیستم می‌باشند که پیدایش این جنبش‌ها به نیمه اول و گسترش آن به نیمه دوم این قرن بر می‌گردد. سوال اصلی این پژوهش این است که فرایند جهانی شدن چگونه و به چه میزان جنبش‌های دینی را متأثر ساخته و این جنبش‌ها چه نسبتی با موج جهانی شدن داشته‌اند؟ در پاسخ به این سوال فرضیه این مقاله این است که «فرایند جهانی شدن از رهگذر برجسته‌سازی هویت در اشکال مختلف آن و نیز با فرسوده ساختن گفتمان رسمی و دولتی، سبب احیای جنبش‌های دینی گردیده است». جهانی شدن در ابعاد گوناگون خود با گسترش شبکه‌های جهانی قدرت، ثروت و اطلاعات و همچنین کاهش اقتدار دولت، زمینه نوعی احساس ناامنی و رها شدگی و بحران هویت را فراهم نموده است. بنابراین جنبش‌های دینی از آن رو به وجود می‌آیند که جهانی شدن ورود متدینین را در جهان آتی تحریم کرده و جایی برای دین در سازمان خود در نظر نمی‌گیرد. در این پژوهش از روش تبیینی - تحلیلی استفاده شده است.

واژه‌های کلیدی: جهانی شدن، جنبش‌های احیای دینی، هویت، بحران هویت.

مقدمه

واژه جهانی‌شدن برای نخستین بار وارد ادبیات علوم اجتماعی و در اوایل دهه ۱۹۶۰ وارد ادبیات روابط بین‌الملل و علوم سیاسی و اقتصاد شد و به مثابه جریانی قوی در عرصه جهانی موضوعیت یافت و پس از فروپاشی بلوک شرق و جهان کمونیسم بیشتر مترادف با جهانی‌سازی و غربی‌سازی یا به عبارتی گسترش الگوهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگ غربی در جهان شد. پدیده جهانی‌شدن در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مقوله‌ای است که در حال حاضر توجه بسیاری از اندیشمندان و علاقه‌مندان در حوزه‌های مختلف معرفت بشری را به خود جلب کرده است. این فرایند گریزناپذیر موجب دگرگونی‌های بسیار در مرزهای جغرافیایی و هویتی شده است که می‌توان به مواردی از جمله: متنوع کردن سبک زندگی، تضعیف و تخریب عوامل و منابع سنتی، کم‌رنگ کردن قید و بندهای جغرافیایی و ایدئولوژیکی که بر روابط فرهنگی و سیاسی جوامع بشری سایه افکنده اشاره کرد.

جهانی‌شدن موجب تغییرات بسیار گسترده‌ای در سطح جهانی شده و این تغییرات وسیع در سطوح و ابعاد مختلف رخ داده است. جهانی‌شدن علاوه بر سه حوزه اقتصاد، سیاست و فرهنگ بر حوزه دین و باورهای مذهبی در جوامع گوناگون تأثیرگذار بوده است. جوامع مختلف هر یک از نظام ارزشی برآمده از سنت‌ها و اعتقادات دینی خاصی برخوردارند و در مواجهه با جهانی‌شدن، این ارزش‌ها دچار چالش می‌شوند، به عبارت دیگر جهانی‌شدن با ایجاد دگرگونی در جوامع نوعی بحران هویت را با خود به همراه می‌آورد. هنگامی که فرد احساس می‌کند هویت او در حال زایل شدن است، برای نجات از این بحران به خاص‌گرایی فرهنگی پناه می‌برد. منظور از خاص‌گرایی فرهنگی توسل به ایدئولوژی‌هایی است که در آن بر بی‌همتایی و حتی برتری شیوه زندگی، اعمال و باورهای گروه یا جماعتی معین تأکید می‌شود. این پدیده در انواع رفتارهای خشونت‌بار و غیر خشونت‌بار مانند خیزش‌ها و ستیزهای قومی، جنبش‌های ملی‌گرایانه، بنیادگرایی، نژادپرستی‌های جدید و از این قبیل نمود می‌یابد. از اینرو سوال اصلی ما در این مقاله این است که فرایند جهانی‌شدن چگونه و به چه میزان جنبش‌های دینی را متأثر ساخته و این جنبش‌ها چه نسبتی با موج جهانی‌شدن داشته‌اند؟ در پاسخ به این سوال فرضیه این مقاله این است که «فرایند جهانی‌شدن از رهگذر برجسته‌سازی هویت در اشکال مختلف آن و نیز با فرسوده ساختن گفتمان رسمی و دولتی، زمینه نوعی احساس ناامنی و رها شدگی و بحران هویت را فراهم نموده که سبب احیای جنبش‌های دینی گردیده است». بنابراین سازماندهی این مقاله به این شکل است که ابتدا به بررسی پدیده جهانی‌شدن و ابعاد آن پرداخته و سپس به بررسی جنبش‌های دینی می‌پردازیم و در نهایت نیز نسبت جهانی‌شدن در ابعاد گوناگون خود را با دین و جنبش‌های دینی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم.

جهانی‌شدن و ابعاد آن

در سال ۱۹۶۱ واژه جهانی‌شدن برای نخستین بار در فرهنگ روابط بین‌الملل راه یافت، اگر چه واژه global به معنای جهانی قدمتی چهار صد ساله دارد، اما اصطلاحاتی نظیر globalization و globalize و globalzin از حدود ۱۹۶۰ رواج یافت (واترز، ۱۳۷۹: ۱). جهانی‌شدن امروزه به یکی از اصطلاحات رایج در رشته‌های مختلف تبدیل شده و ادبیات گسترده‌ای پیرامون این واژه شکل گرفته است و به هر حال در این فضا ارائه هر گونه تعریف از جهانی‌شدن مشکل به نظر می‌رسد هر کدام از جامعه‌شناسان، پژوهشگران علم سیاست، اقتصاددانان و ... تعاریف مختلف و گاه متعارفی را ارائه کردند.

نظریه‌پردازان از جنبه‌های مختلف به این پدیده نگاه می‌کنند. نظریه‌پردازانی که جهانی‌شدن را به مثابه پست مدرنیته شدن تلقی می‌کنند آن را نتیجه سرمایه‌داری توسعه‌گرا می‌دانند که از محدودیت‌های دولت - ملت رها شده و به اشکال جدیدی از استثمار در سراسر جهان دست زده است. نظریه‌پردازانی که جهانی‌شدن را به مثابه مدرنیته شدن تلقی می‌کنند هم با مارکسیسم مخالفند و هم با این عقیده که ما اکنون در حال ورود به نوع کاملاً متفاوتی از جامعه هستیم. آن‌ها معتقدند که علل بسیاری برای جهانی‌شدن وجود دارد و این علل تداوم ویژگی‌های پویای عصر مدرنیته هستند. سنتی‌ترین رویکرد جامعه‌شناختی به جهانی‌شدن متعلق به مارکسیست‌ها است. آن‌ها معتقدند جهانی‌شدن در ذات سرمایه‌داری وجود دارد و سرمایه‌داری قادر به محدود کردن خود در حصارهای تنگ و فشرده دولت ملت نیست منطق سرمایه‌داری جستجو برای یافتن مکان‌های جدید استثمار و بهره‌کشی برای تولید ارزش افزوده بیش‌تر دارد. در مقابل گروهی نیز جهانی‌شدن را در قالب مدرنیته تعبیر و تفسیر می‌کنند. گیدنز و آلریش یک از جمله این نظریه‌پردازان هستند. آن‌ها هر گونه تفسیر تک علیتی مارکسیست‌ها را رد می‌کنند (نش، ۱۳۸۷: ۸۹ - ۸۰).

رابرستون از جمله کسانی است که جهانی‌شدن را در خدمت یک گرایش یا ایدئولوژی سیاسی قرار نمی‌دهد، بلکه کوشش او بر این است تا با نظریه‌پردازی در این زمینه شیوه فهم متفاوتی را به وجود آورده و نحوه نگرش به امور اجتماعی را دگرگون سازد. در دیدگاه او دانش اجتماعی و جوهر فهم و آگاهی نسبت به جهان در دوران اوج‌گیری جهانی‌شدن تغییر ماهیت داد. رابرستون صراحتاً خود را پست مدرن نمی‌داند اما نظریه خود و موضوع جهانی‌شدن را گام نهادن به فراتر از مدرنیسم و پدیده‌های مدرن و حتی دانش مدرن می‌داند (سلیمی، ۱۳۸۶: ۲۶۹). مارتین آلبرو^۲ جهانی‌شدن را از فرایندی می‌داند که بر اساس آن، همه مردم جهان در یک جامعه واحد و فراگیر جهانی به هم می‌پیوندند. به نظر مالکوم واترز^۳ جهانی‌شدن فرایندی است که در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است از بین می‌رود و مردم به طور فزاینده از کاهش این قید و بندها آگاه می‌گردند (واترز، ۱۳۷۹: ۱۲). مانوئل کاستلز^۴ با اشاره به عصر اطلاعات، جهانی‌شدن را ظهور نوعی جامعه شبکه‌ای می‌داند که در ادامه حرکت سرمایه‌داری، پهنه اقتصاد، جامعه و فرهنگ را در بر می‌گیرد. دیوید هاروی^۵ بر این باور است که جهانی‌شدن مستلزم فشردگی فضا و زمان یعنی کوچک‌شدن دنیا است. برخی جهانی‌شدن را وضعیت متناقض‌نمایی تلقی می‌کنند که در آن به تدریج اصول و بنیان‌های دموکراسی مسئله‌دار می‌شود؛ و برخی از جهانی‌شدن به مثابه یک پارادوکس یاد می‌کنند که هم سبب‌ساز انحصارطلبی و هم موجب توسعه مشارکت شده است (هابرماس، ۱۳۸۹: ۹۵ - ۹۴). با عنایت به تعاریف مختلف ارائه شده از پدیده جهانی‌شدن به سهولت می‌توان دریافت که نگرش‌های متفاوتی نسبت به ماهیت این پدیده وجود دارد که به طور کلی به سه دسته قابل تقسیم است.

۱- جهانی‌شدن به مثابه یک روند: در نگاه به جهانی‌شدن به عنوان یک فرایند، حرکت جوامع به دوران نوین، فاقد «سوژه» یا فاعلیت مشخصی است. بنابراین برنامه‌ای از پیش تعیین شده نیست (Langhorne, 2001: 2).

۲- جهانی‌شدن به مثابه یک پروژه: در این تلقی، نقطه آغاز و فرجام قضیه مشخص است به تعبیری صریح‌تر، جهانی‌سازی نقشه‌ای است برای تحقق رسالت قدیمی انسان سفید سرمایه‌دار که زمانی از طریق نظامیان، تاجران و مأموران مذهبی دنبال می‌شد ولی اکنون به تعبیر فیسک، به کمک ماهواره غسل تعمید داده شده است (لاتوش، ۱۳۷۹: ۲۵).

^۱ post _ Modernization

^۲ Martin – Albero

^۳ Malcom Waters

^۴ Manuel Castells

^۵ David Harvey

۳- جهانی شدن به مثابه یک پدیده: دسته سومی از نظریات هم وجود دارند که معتقدند جهانی شدن نه یک فرایندی بی طرفانه محض است و نه یک پروژه عامرانه محض، بلکه چیزی است میان این دو. طبق این نگرش جهانی شدن ماهیتی پدیده گونه دارد، پدیده‌ای که به دست بشر ایجاد شده است (نصری، ۱۳۸۰: ۲۹۸).

فقدان درک صحیح و تعریف مشترک از جهانی شدن زمینه‌ساز مباحث متعددی شده است به گونه‌ای که بر مبنای تلقی‌های مختلف و تعاریف گوناگون، نظریه‌های فراوانی ارائه شده است. با این وصف از هر دیدگاهی که به این پدیده بنگریم، واقعیت آن است که جهانی شدن بیانگر نوعی تفسیر و تحول در نظام بین‌المللی است و لازم است این پدیده در ابعاد مختلف بررسی شود تا امکان دستیابی به اصول مشترک فراهم شود.

در اکثر تعاریف از جهانی شدن بر بعد اقتصادی این فرایند تأکید شده، لذا وجه غالب جهانی شدن را اقتصادی می‌دانند، اگرچه این فرایند بر همه حوزه‌های اجتماعی تأثیر می‌گذارد اما آشکارترین و برجسته‌ترین نمودها و مصادیق‌های این فرایند به حوزه اقتصاد اختصاص دارد که امروزه سرتاسر کره زمین را دربرگرفته است و تقید و محدودیت محلی و ملی و منطقه‌ای چندانی ندارد پس می‌توان از پایان عصر اقتصادهای ملی سخن گفت (Baker and Pollin, 1988:1). بنابراین حوزه نفوذپذیری مرزهای سیاسی در برابر جریان‌های اقتصادی بسیار افزایش یافته، درهم تنیدگی و وابستگی متقابل در گستره جهانی به حدی رسیده است که امکان چندانی برای اتخاذ سیاست انزوا و خودکفایی اقتصادی وجود ندارد و تصمیم به برکنار بودن از شبکه‌های اقتصادی جهان گستر بسیار دشوار، پرهزینه و حتی ناممکن شده است. جهانی شدن اقتصاد با شاخصه‌های مختلفی از جمله گسترش تجارت خارجی، شرکت‌های چندملیتی، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، تقسیم کار بین‌المللی و مهاجرت نیروی کار ... شرح داده می‌شود.

با فروپاشی نظام دو قطبی و رشد جهانی شدن، دولت‌ها آسیب‌پذیرتر، حاکمیت‌ها محدودتر، مرزها نفوذپذیرتر و اقتدار دولت‌ها با چالش‌های جدیدی روبه‌رو گردیده‌اند. در این وضعیت، دولت از شکل سرزمینی و محدود شدن به یک موقعیت ژئوپلیتیک خاص و ثابت خارج شده و بسیاری از الگوهای رفتاری، دیگر تابع وضعیت سرزمینی مشخص به لحاظ فیزیکی نمی‌باشد. کاهش وفاداری شهروندان به حکومت ملی و انتقال وفاداری‌ها به نهادهای فوق ملی و جهانی می‌تواند از دیگر جلوه‌های این تحولات و دگرگونی‌ها در چهارچوب دولت به شمار رود که طی آن باعث تغییر رابطه شهروندان و دولت گردیده و منجر به کم‌رنگ شدن ناسیونالیسم می‌شود. دلیل اصلی این تحولات به واسطه از دست دادن انحصار معنا توسط دولت‌هاست (قوام، ۱۳۸۴: ۶۷). هر چند عده‌ای بر این نظرند که واگذاری پاره‌ای از وظایف دولت‌ها به نهادهای بین‌المللی به معنای کاهش اقتدار دولت تلقی نمی‌شود. زیرا حل بسیاری از معضلاتی که اینک جوامع بشری با آن‌ها دست به گریبان می‌باشند از جمله مبارزه با بیماری ایدز، آلودگی محیط زیست، مواد مخدر و فقر به تنهایی از عهده دولت‌ها برنیامده و بسیاری از سازمان‌های غیرحکومتی می‌باید در برخورد با آن‌ها مشارکت داشته باشند (سجادپور، ۱۳۸۴: ۶۸). بر این اساس برخی این گونه استدلال می‌کنند که اینک در عصر جهانی شدن، دولت‌ها برای حل مسایل زندگی بسیار کوچک و در عین حال برای حل مسایل کوچک، بسیار بزرگند (قوام، ۱۳۸۴: ۶۸). گروهی دیگر از نظریه‌پردازان، جهانی شدن را همراه با از بین رفتن دولت - ملت نمی‌دانند. از جمله گیدنز که معتقد است مدرنیته ذاتاً جهانی است. دولت - ملت محصول مدرنیته و شیوه جدید اداره جوامع است (گیدنز، ۱۳۷۲: ۷۶). جهانی شدن سیاست با شاخصه‌های مختلفی از جمله رهایی امر اجتماعی از سیطره دولت، حقوق بشر، افزایش تعداد بازیگران در عرصه بین‌المللی و بروز مخاطرات جهانی ... شرح داده می‌شود.

در بعد فرهنگی، جهانی شدن بیشتر ناظر بر فشردگی زمان و مکان و پیدایش شرایط جدید برای جامعه جهانی است. این بعد از جهانی شدن، بر اقتصاد و سیاست تفوق دارد و عمده توجه آن به مشکلاتی است که فرهنگ جهانی با بهره‌گیری از رسانه‌های جمعی برای هویت‌های ملی و محلی به وجود می‌آورد. از این رو مبنای تحلیل طرفداران فرهنگ جهانی، بر این اصل مبتنی است که رشد فزاینده فناوری و وسایل ارتباط جمعی، اینترنت و ماهواره، موجب فشردگی زمان - مکان و نزدیکی فرهنگ کشورها شده و از این طریق یک فرهنگ مسلط در سطح جهانی تشکیل داده است (میر محمدی، ۱۳۸۱: ۶۵-۶۴).

بررسی‌ها و دیدگاه‌های پرشمار و گوناگونی در مورد جهانی‌شدن فرهنگی و شیوه شکل‌گیری و گسترش فرهنگ جهانی وجود دارد ولی به طور کلی می‌توان چند شاخصه کلی از جمله گسترش فن آوری اطلاعات و ارتباطات، مصرف‌گرایی، شکل‌گیری هویت جهانی و گروه‌های قومی و محلی را در این خصوص شناسایی کرد.

جنبش‌های احیای دینی

جنبش‌های دینی، از جمله پدیده‌های مهم قرن بیستم می‌باشند که پیدایش این جنبش‌ها به نیمه اول قرن بیستم و گسترش آن به نیمه دوم و دهه‌های پایانی قرن بیستم برمی‌گردد. در این میان آنچه باعث می‌شود تا این خیزش‌های دینی بعدی جهانی یابد آن است که این پدیده در برهه‌های خاصی از زمان تقریباً از اواخر دهه ۱۹۷۰ در میان فرهنگ‌های گوناگون و در درون نظام‌های با سطوح متفاوتی از توسعه اقتصادی شکل گرفته است. غیرمنتظره بودن چنین تحولی از آن روست که این پدید آراء و اندیشه‌های پذیرفته شده در مورد توسعه سیاسی، نوسازی و سکولاریسم را با چالش جدید مواجه کرده است (هینس و دیگران، ۱۳۸۱: ۶۳).

آنچه در دهه ۱۹۸۰ جدید و نامنتظره بود، «ظهور جنبش‌های دینی جدید»، «تجربه دینی» و «آگاهی دینی جدید» نبود. بلکه احیای توانمندانه و ایجاد نقش‌های عمومی توسط دقیقاً همان سنت‌های دینی‌ای بود که چه نظریات مدرنیزاسیون چه نظریات دوری و یا حلقوی احیای دینی در جهان مدرن تلاش داشتند آن‌ها را به طور فزاینده حاشیه‌ای و نامرتب با جامعه مدرن جلوه دهند. در دهه‌های اخیر گروه‌ها و جنبش‌های دینی جدیدی شکل گرفته است. در برخی منابع این گروه‌های دینی ۳۰۰۰ هزار گروه برآورده شده است. شمار گروه‌های دینی جدید در ژاپن بین ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ گروه برآورد شده است بر پایه آمار دیگری هم حدود ۱۰۰۰۰ هزار دین با ۱۲ میلیون پیرو میان قبایل آمریکا، آسیا و آفریقا و حوزه اقیانوس آرام وجود دارد (گل محمدی، ۱۳۸۹: ۹۳). اگر بخواهیم جنبش‌های احیاء مذهبی یا دینی را در دوران معاصر تعریف نماییم می‌توانیم آن‌ها را جنبش‌هایی بدانیم که در واکنش به فرایند سکولاریزاسیون حاصل از مدرنیته شکل گرفته و دارای ابعاد مذهبی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی هستند. این جنبش‌ها به دنبال دعوت مجدد انسان‌ها به الگوی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مذهب بوده و راه نجات انسان مدرن را در بازگشت مجدد هویت اولیه با ادیان الهی می‌دانند و راهکارهای حل مشکلات جهان امروز را در کتب مقدس و تعالیم دینی جستجو می‌کنند.

با این حال رویدادهای جهانی به ویژه تحولات دهه ۱۹۷۰ نشان داد که نه تنها دین از صحنه سیاسی و اجتماعی خارج نشده است. بلکه با تأمل در تاریخ سیاسی معاصر ما شاهد رویکرد مجدد، دین و باورهای دینی در جهان معاصر است؛ تحولی که گاه پژوهشگران از آن به عنوان بنیادگرایی یاد می‌کند. وقوع انقلاب اسلامی در ایران، رشد مبارزات اسلامی در خاورمیانه، گسترش فعالیت فرقه‌های مسیحیان انجیلی به ویژه در آفریقا و آمریکای لاتین، افزایش نفوذ احزاب سیاسی ملی‌گرا و به خصوص حزب بهاراتیا جاناتا در هند و اهمیت یافتن فزاینده جنبش‌های بودایی جدید در تایلند و آسیای جنوب شرقی، جملگی نشانه‌هایی از بازگشت مذهب به حیات سیاسی - اجتماعی جهان سوم به شمار می‌رود (هینس و دیگران، ۱۳۸۱). اکبر احمد معتقد است که روند نوسازی و تحولات مدرن اقتصادی - اجتماعی در عرصه مناسبات بین‌المللی باعث احیای خودآگاهی در میان اقوام و ملل خواهد شد. نوسازی و تحولات مدرن هویت‌های بومی، مذاهب و سنت‌های منطقه‌ای و ملی را در معرض نابودی قرار داده‌اند و این پدیده سبب ایجاد جنبش‌های احیاء دینی شده است که در حقیقت واکنشی در قبال روند مدرنیزاسیون می‌باشند. مذاهب احیاء شده به همراه گرایشات قومی و منطقه‌ای در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند که نتیجه این فرآیند گسترش تخصصات دینی، فرهنگی و تمدنی خواهد بود. به طور کلی تا زمانی که فرهنگ جهانی به عنوان فرهنگ غرب تلقی شود هویت‌های دیگر نیز شروع به بازسازی خود می‌کنند (قوام، ۱۳۸۲: ۳۶۳-۳۶۲).

نسبت جهانی‌شدن و دین

یکی از مهم‌ترین حوزه‌هایی که در موضوع جهانی‌شدن مطرح می‌شود، رابطه دین و جهانی‌شدن است. برخی از اندیشمندان سده نوزدهم، به ویژه جامعه‌شناسانی مانند کانت و مارکس بر آن بودند که با گذشت زمان و تحول جوامع بشری، نقش و تأثیر خرده فرهنگ‌های مختلفی همچون دین، ملیت و قومیت در زندگی اجتماعی کم‌رنگ شده و یک جامعه جهانی بدون تمایزها و شکاف‌های اجتماعی - فرهنگی شکل خواهد گرفت (نوربخش و سلطانیان، ۱۳۹۰: ۳۳). بسیاری از جامعه‌شناسان گفته‌اند که مذهب در دنیای معاصر غرب، به طور فزاینده‌ای در حال خصوصی‌شدن است. به عبارت دیگر مذهب در دنیای جدید غرب، بیش‌تر به یک موضوع مورد علاقه فردی تبدیل شده است تا این که یک موضوع مورد علاقه جمعی باشد. این روند ممکن است در مورد غرب درست باشد؛ اما در شرق وضعیت کمی متفاوت‌تر است (محمدی، ۱۳۸۷: ۳۵-۳۴). برای این که این تأثیر بهتر درک شود کافی است حجم جنبش‌های احیای مذهبی در دهه ۹۰ را با چند دهه قبل از آن مقایسه کنیم تا بهتر دریابیم که جهانی‌شدن تا چه اندازه زمینه‌ساز گسترش این جنبش‌ها بوده است. اگر تا چند دهه اخیر تفکرات مذهبی به عنوان یک باور ارتجاعی و عقب مانده تلقی می‌شد امروز دوباره شاهد احیاء دین و گسترش الگوهای مذهبی به عنوان یک راهکار جدید برای حل مشکلات بشری هستیم و حتی در حوزه سیاست هم امروزه احزاب و نیروهای مذهبی نظیر نئومحافظه‌کارهای آمریکایی و دمکرات مسیحی‌ها در اروپا توانسته‌اند دوباره به عرصه قدرت وارد شوند.

تبیین رابطه جهانی‌شدن و ادیان توحیدی همانند موضوع جهانی‌شدن و فرهنگ تا حدودی مشکل است. این مهم تا اندازه زیادی معلول بیان دو دیدگاه کاملاً متفاوت پیرامون رابطه این دو موضوع است. عده‌ای با ارزیابی مثبت از جهانی‌شدن، رویکرد به دین و احیاء دین در دوران معاصر را پیامد جهانی‌شدن می‌دانند (مسعودنیا، ۱۳۹۰: ۳۶۳). و برخی از طرفداران این نظریه تا آنجا پیش می‌روند که ادیان الهی را پیش‌تاز جهانی‌شدن معرفی کرده و در صدد ایجاد نوعی همگرایی میان آموزه‌های دینی و ابعاد جهانی‌شدن برآمده‌اند. اما در مقابل گروهی دیگر معتقدند دین و جهانی‌شدن به لحاظ ماهوی کاملاً با یکدیگر در تضاد می‌باشند؛ زیرا از یک طرف هر دین آموزه‌های کلامی و اخلاقی خاص خود را دارد، حال آنکه جهانی‌شدن تأکید بر گسترش ارزش‌ها بدون در نظر گرفتن مرز و مکان دارد و از سوی دیگر، جهانی‌شدن مروج ارزش‌های پست مدرن است که کاملاً با آموزه‌های کلامی و اخلاقی ادیان در تضاد است (سلیمی، ۱۳۸۳: ۱۸۸-۱۷۵). فرآیند جهانی‌شدن با پدید آوردن آگاهی جهانی، جنبه‌های عام فرهنگ‌های خاص دینی را که معطوف به شرایط و مسائل جهانی هستند، تقویت می‌کند ولی از سوی دیگر انواعی از بنیادگرایی فرهنگی را هم تقویت می‌کند که دغدغه‌های فرهنگی، احیای مرزها و فضاهای فرهنگی سنتی را در سر می‌پروراند (گل محمدی، ۱۳۸۹: ۱۲۱). رابرتسون معتقد است که جهانی‌شدن به جریان عمده در دهه‌های پایانی بیستم قرن تبدیل شده است و تمامی مفاهیم و پدیده‌های اجتماعی متأثر از جهانی‌شدن هستند؛ به گونه‌ای که حتی برای توضیح و تفسیر این پدیده‌ها دیگر نمی‌توان به علوم اجتماعی کلاسیک اکتفا کرد و بنابراین لازم است به نظریه‌های جدید که جهان را به عنوان یک کل نگاه می‌کنند و روند جهانی‌شدن را مورد ملاحظه قرار می‌دهند، توجه کرد (سلیمی، ۱۳۸۳: ۱۷۸-۱۷۷).

گرچه برخی نظریه‌پردازان قائل به هیچ گونه تعارضی بین جهانی‌شدن و دین نبوده و حداکثر، جهانی‌شدن را عامل عقلانی‌تر کردن تلقیات افراد از دین می‌دانند (سریع‌القلم، ۱۳۸۰: ۲۵۰). ولی واقعیت این است که جهانی‌شدن در عرصه فرهنگ و دین از دو جهت دین‌داران را با چالش‌های جدی مواجه می‌سازد: یکی در حوزه نظام معنایی و دیگری در حوزه روابط و ساختارهای جمعی. جهانی‌شدن در حوزه نظام معنایی، ادیان را که معمولاً مهم‌ترین منبع مشروعیت بخش هویت دین‌داران هستند، از طریق ایجاد تنوع در ابراز هویت فرهنگی و طرح بدیل متکثر به مبارزه می‌طلبد، به گونه‌ای که فضای امن گذشته آن‌ها را تضعیف کرده و دین‌داران را از لنگرهای حقیقت‌محور نظام‌های معنایی‌شان جدا می‌سازد. علاوه بر آن جهانی‌شدن در حوزه روابط و ساختارهای اجتماعی نیز که همواره نقش غیر قابل کتمان در شکل‌گیری و قوام نظام معنایی دین دارند، بسیار تأثیرگذار است. به عبارت دیگر چیزی که بر اثر جهانی‌شدن اتفاق افتاده و بر انتقال فرهنگ بین نسل‌ها وقفه ایجاد می‌کند، این است که در واقع آن ساختارهای روابط جمعی دیگر مثل گذشته سنتی نیست، یعنی با گذشت زمان این ساختارها گسترده‌تر

می‌شوند و اشکال مختلفی پیدا می‌کنند. وقتی این ساختار روابط جمعی تغییر می‌کند یا اهمیت خودشان را از دست می‌دهند، نظام معنا با آن شکل یکپارچه و مورد توافق عامش نیز دیگر منتقل نمی‌شود و در نتیجه شکاف نسلی و ارزشی بین نسل‌ها پیش می‌آید (رضایی و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۵۳-۲۵۲). از این رو برای این که بدانیم جهانی‌شدن چگونه هویت‌های دینی را در معرض بحران قرار می‌دهد به ارتباط این دو می‌پردازیم. به طور کلی سه نوع رابطه میان جهانی‌شدن و دین ترسیم می‌شود:

رابطه نخست: جهانی‌شدن یک فراگفتمان و یا فراروایت است. دین نیز خود را در قالب یک فراگفتمان تعریف می‌کند. در چنین شرایطی دو فراگفتمان هم چون دو پادشاه در یک اقلیم نمی‌گنجد.

رابطه دوم: جهانی‌شدن، فرهنگ‌ها، تمدن‌ها و ادیان را در کنار هم قرار می‌دهد. کنار هم قرار گرفتن ادیان و نظام‌های معرفتی - هنجاری، ذات‌باوری و مطلق‌گرایی دینی را به شدت متزلزل می‌کند. هنگامی که مرزها نمی‌توانند حریمی امنی را برای دینی معین ایجاد و حفظ کنند، امکان جلوگیری از نفوذ و حضور فرهنگ‌ها و ادیان دیگر باقی نمی‌ماند. در چنین شرایطی باور داشتن به برتری دنیای خاص و دفاع کردن از درستی مطلق آن در برابر فرهنگ‌های دیگر بسیار دشوار می‌شود. هنگامی که مهم‌ترین منبع هویت‌یابی سنتی چنین متزلزل و نسبی شود، افراد وابسته به آن منبع نیز دچار بحران هویت و معنا می‌شوند. ادیان که در جوامع سنتی پایه و چارچوب استواری برای هویت‌سازی فراهم می‌ساختند، تحت تأثیر فرآیند جهانی‌شدن، بسیار سیال و ناپایدار می‌شوند و بی‌گمان دیگر نمی‌تواند مرجع‌هایی پایدار و ثابتی برای هویت‌سازی سنتی تأمین کنند.

رابطه سوم: رابطه هم‌نشینی، هم‌زیستی و هم‌پاری است. از این منظر جهانی‌شدن، راه جهانی‌شدن دین را هموار نموده و مجالی برای تحقق تمنیات جهان‌شمولی آن را فراهم آورده است (تاجیک، ۱۳۸۴: ۴۸-۴۶).

نظریات جهانی‌شدن و جنبش‌های دینی

در رابطه با جهانی‌شدن با دین و جنبش‌های دینی نظریات مختلفی از سوی اندیشمندان و نظریه‌پردازان مطرح شده که در این قسمت برخی از این نظریات مورد بررسی قرار می‌گیرد.

از دیدگاه گیدنز در جوامع سنتی فضا، مکان و زمان به میزان زیادی منطبق هستند، چرا که ابعاد معنایی زندگی اجتماعی، از دیدگاه اکثر مردم زیر سلطه «حضور» فعالیت محلی و محدود شده قرار دارد. کنش‌های اجتماعی فقط در فضایی محدود منطبق با مکان معین صورت و معنا می‌یابد و اکثر کنش‌ها همواره چهره به چهره و بستمند هستند در چنین جوامعی فعالیت‌ها و اکثر کنش‌های اجتماعی به شدت زیر سلطه سنت و طبیعت قرار دارند، گستره مکانی و فضایی آن‌ها به هیچ روی نمی‌تواند از مرزهای محدود و محلی فراتر رود و «حضور» شرط لازم و کافی هر گونه فعالیت اجتماعی است (گل-محمدی، ۱۳۸۱: ۷۰). در سنت و دین ویژگی‌های متعددی وجود دارد که آن را در تعارض با تجدد قرار می‌دهد. مطابق تفسیر گیدنز تجدد در کل از آغاز تا مرحله متأخر آن که با جهانی‌شدن آن همراه است، با فرآیند دنیوی شدن رو به تزاید قرین است (کچوئیان، ۱۳۸۷: ۸۱-۸۰). تجدد در تاریخ خود با افت و خیزها یا مشکلاتی نظیر اضطرابات وجودی مواجه می‌شود. در این زمان زمینه بر قدرت‌یابی دین فراهم می‌شود، از نظر گیدنز احیاء دین و گسترش جنبش‌های دینی چندان مهم و مشکل‌ساز نیست. علت ظهور مجدد جنبش‌های دینی به مشکلاتی مربوط می‌شود که تجدد در سیر رو به پیشرفت خود با آن مواجه شده است و به نوعی قدرت بنیادگرایی دینی نشان‌دهنده عدم تفوق کامل سکولاریزاسیون شدن در جهان مدرن است. که این پدیده عمدتاً در واکنش به جهانی‌شدن ظاهر شده است. چندان که قوای مدرنیزه شدن به طور فزاینده‌ای ارکان سنتی جهان اجتماعی مانند خانواده هسته‌ای و تسلط مردان بر زنان را سست می‌کند، بنیادگرایی برای دفاع از اعتقادات سنتی پدید می‌آید. در یک دنیای جهانی شونده که دلایلی عقلانی را ایجاد می‌کند، بنیادگرایان بر روی پاسخ‌های ایمان‌محور پافشاری می‌کنند. بنیادگرایی بیش از آن که به درون مایه و محتوای باورهای دینی بپردازد، در پی این است که چگونه از این باورها دفاع و آن‌ها را توجیه کند. (گیدنز، ۱۳۸۲).

رابرتسون علت احیای دین و ظهور جنبش‌های دینی در جهان معاصر را چنین بیان می‌کند که افراد و جوامع در تعامل و در نتیجه، تعارض با سایر جوامع و افراد و روند رو به گسترش ادغام ارزش‌ها و فرهنگ‌های گوناگون و متعارض قرار گرفته‌اند. لذا بازگشت به هویت‌های خاص و محلی با تأکید بر آن‌ها حاصل طبیعی این موضوع است. رابرتسون دو تفسیر درباره پیدایش و گسترش دین و جنبش‌های دینی در جهان معاصر ارائه می‌دهد بخشی از این تلاش‌ها را می‌توان از سوی ادیان و جشن‌های دینی با هدف عام کردن ارزش‌ها و فرهنگ‌های خاص آن‌ها و به عبارتی به جهانی‌شدن مرتبط دانست؛ و اینکه آن‌ها داعیه‌های جهانی دارند و عمل آن‌ها پاسخی به دغدغه‌های بشری یا تعریف هویت و چستی انسان در کلیت آن است؛ و برخی از آن‌ها نیز در پاسخ به مشکلات وحدت فرهنگی درونی به وجود آمده‌اند. به عبارتی آن‌ها پاسخی هستند در برابر مشکلات هویتی ناشی از جهانی‌شدن، که رابرتسون جنبش‌هایی مانند جنبش‌های اسلامی را در این دسته قرار می‌دهد و به نوعی آن‌ها را واکنش در برابر تجدد و پساتجدد قلمداد می‌کند (نوربخش و سلطانین، ۱۳۹۰: ۳۳۱).

کاستلز معتقد است که جهانی‌شدن با دگرگون ساختن جهان گذشته از یک طرف و از بین بردن روابط و بنیان‌های اجتماعی گذشته موجبات نوعی احساس ناامنی و رهاشدگی را فراهم آورده است. از طرف دیگر در این وضعیت جدید همه به دنبال یافتن جایگاه مناسب خود هستند به موجب این نیازها تمایلی در همگان ایجاد می‌شود که حول هویت‌های اولیه یعنی هویت‌های دینی، قومی، ارضی و ملی مجدداً جمع شوند (کچوئیان، ۱۳۸۷: ۷۵-۷۲). کاستلز، با توجه به نقشی که برای حوزه فرهنگ قائل است اهمیت ویژه‌ای به دین می‌دهد به طور کلی وی معتقد است که سرعت و شدت تغییرات ناشی از جهانی‌شدن خلأیی را به وجود آورده است که جنبش دینی و بازگشت به دین پاسخ منطقی به آن است. از اینرو ادیان از بهترین منابع برای التیام این دردها هستند. با توجه به توانایی ادیان در بسیج نیروها و ایجاد تحرک در مردم در عصر جهانی‌شدن می‌توان از امکانات دین برای هویت‌یابی استفاده کرد (ظهیری، ۱۳۹۰: ۱۰۵). از دید وی جنبش‌های دینی ماهیتی انفعالی دارند و چه بسا آن‌ها صرفاً عکس‌العملی در پاسخ به شرایط منفی سازمان‌دهندگان آن‌ها هستند. به بیان دیگر جنبش‌های دینی از آن رو به وجود می‌آیند که جهانی‌شدن ورود متدینین را در جهان آتی تحریم کرده و جایی برای دین در سازمان خود در نظر نمی‌گیرد. از این منظر جنبش‌های دینی تظاهر گونه‌ای از هویت به نام «هویت مقاومت» در برابر تحریم اجتماعی حاصل از جهانی‌شدن‌اند (کچوئیان، ۱۳۸۷: ۷۶).

بحران هویت در جوامع سنتی - دینی

از نظر لغوی، واژه هویت معادل Identity است که از Identitas مشتق می‌شود و دو معنای تداوم و تمایز را می‌رساند (گل محمدی، ۱۳۸۶: ۶۱). هویت داشتن یعنی احساس تمایز، تداوم و استقلال شخصی داشتن، یا فرد احساس کند همان است که بوده و دیگران نیستند (Jacobson, 1998). هویت مجموعه‌ای از معانی است که چگونه بودن را در خصوص نقش‌های اجتماعی به فرد القا می‌کند و یا وضعیتی است که به فرد می‌گوید او کیست و مجموعه‌ای از معانی را برای فرد تولید می‌کند که مرجع کیستی و چستی او را تشکیل می‌دهد (Burke, 1991: 837).

جهانی‌شدن با ایجاد دگرگونی در ساخت‌های اجتماعی جوامع نوعی بحران هویت را با خود به ارمغان می‌آورد. به گفته هاروی زمان و مکان دو عنصر اساسی برای هویت‌یابی انسان‌ها بود که اکنون دچار دگرگونی شده است. بسیاری از جوامع در عصر جهانی‌شدن، احساس زایل شدن هویت فرهنگی، قومی و ملی‌شان را دارند و برای نجات از بحران هویت بر هویت‌های بومی و محلی خود تأکید می‌کنند. جهانی‌شدن حاوی آثار پیچیده‌ای بر جنبش‌های دینی است؛ زیرا در شرایط کنونی هویت‌یابی به شکل سنتی مشکل به نظر می‌رسد. ساختار شکنی هویت‌های سنتی موجب شکل‌گیری هویت‌های جدیدی شده و اهمیت مباحث مربوط به هویت به قدری اساسی است که برداشت‌ها و رویکردهای مختلفی را موجب شده، در مورد مسئله هویت از منظره‌های مختلف سخن گفته شده است. کاستلز معتقد است که هویت سرچشمه معنا و تجربه‌ای برای مردم است. برداشت او

از اصطلاح هویت در صورتی که سخن از کنش‌گران اجتماعی باشد، عبارت است از: فرآیند معناسازی بر اساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه بهم پیوسته از ویژگی‌های فرهنگ. برای هر فرد خاص یا برای هر کنش‌گر ممکن است چندین هویت وجود داشته باشد و این کثرت سرچشمه تنش و تناقض‌ها می‌باشد. از نظر او هویت‌سازی در بستر روابط قدرت صورت می‌پذیرد و او سه صورت و منشأ هویت‌سازی را متمایز می‌کند.

۱. هویت مشروعیت بخش که توسط نهادهای سلطه در جامعه ایجاد می‌شود و این نوع هویت منجر به ایجاد جامعه مدنی البته با معنایی که گرامشی برای جامعه مدنی دارد می‌شود.

۲. هویت مقاومت: این نوع هویت به دست کنش‌گرایی ایجاد می‌شود که در اوضاع و احوال و شرایطی قرار دارند که از طرف آن‌ها منطبق سلطه بی‌ارزش دانسته می‌شود. یا داغ ننگ بر آن زده می‌شود. شاید مهم‌ترین شکل هویت‌سازی در جامعه کنونی به این شکل باشد.

۳- هویت برنامه‌دار: کنش‌گران اجتماعی با استفاده از مواد و مصالح فرهنگی خواهان ساختن هویت جدیدی هستند که موقعیت آنان را در جامعه از نو تعریف کند (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۸-۲۲).

فرهنگ و ادیان در گذشته عناصر هویت‌بخش منسجم و نسبتاً مطلق را ارائه می‌دادند، اما فضای کنونی، جهان هویت‌های ثابت را مورد تعرضی شالوده‌شکن قرار داده است. دین در این شرایط نمی‌تواند با بهره‌گیری از مصونیت مبتنی بر انحصار حریم، جایگاه مطلق پیدا کند با کاهش سلطه مکان بر روابط اجتماعی و افزایش کنش از راه دور از کارایی استحکام انواع حصارهای معرفتی، ارزشی و دینی کاسته می‌شود، نفوذپذیری و فروریزی فزاینده مرزها، فضای امن و خلوت ادیان را از بین می‌برد. فرآیند جهانی‌شدن به واسطه سرزمین‌زدایی، پیوندهای فرهنگ و دین با مکان را تضعیف می‌کند و نظام‌های معانی را از لنگرگاه‌های محلی خود آزاد می‌کند (تاجیک، ۱۳۸۴: ۴۵-۴۴). در چنین فضایی افراد برای بازسازی فرهنگی خویش و مقاومت در برابر جهانی‌شدن فرهنگی به دین متوسل می‌شوند که نتیجه آن پیدایش و گسترش جنبش‌های دینی دفاعی و نظام ستیز است.

مولفه‌های جهانی‌شدن و جنبش‌های مذهبی

از پیامدهای جهانی‌شدن تحمیل برخی اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و حتی فرهنگی به کشورهای اسلامی بوده است که این اصلاحات برای برخی لایه‌های سنتی - مذهبی کشورهای اسلامی چندان خوشایند نبوده و در نتیجه زمینه‌ساز موج ناراضیاتی این اقبال شده است و همین مساله هم بستری شده برای جذب نیرو از سوی جنبش‌های مذهبی، در واقع جهانی‌شدن نوعی مدرنیزاسیون شتابزده را به برخی از کشورهای در حال توسعه تحمیل کرده است که اغلب هم این مدرنیزاسیون بر اساس الگوهای غربی و بی‌توجه به فرهنگ بومی انجام می‌شود که مورد اعتراض لایه‌های سنتی - مذهبی جوامع اسلامی قرار گرفته و می‌تواند به گسترش جنبش‌های اجتماعی و مذهبی منجر شود. (Castells, 1994: 204). از جمله این شاخص‌های تاثیرگذار در رشد و احیاء جنبش‌های دینی مهاجرت و جابه‌جایی نیروی کار است که یکی از وجوه مهم جهانی‌شدن اقتصاد است و به دلیل تبعات اجتماعی و فرهنگی خاص، حتماً بایستی در بحث از تأثیر جهانی‌شدن بر جنبش‌های احیای مذهبی، مورد توجه قرار گیرد؛ چرا که مهاجرت هم به عنوان یک پدیده و هم از لحاظ مبدأ و مقصد می‌تواند منشأ تحولات مختلفی شود.

امروزه علاوه بر نقل و انتقال فراملی کالاهای مادی که در تجارت به طور فزاینده نمود می‌یابد برای نیروی کار هم بازاری جهانی شکل گرفته است. هر روز بر تعداد انسان‌هایی که در جستجوی کار مناسب کشور خود را ترک می‌کنند، افزوده می‌شود و پدیده مهاجرت ابعاد وسیع‌تر و پیچیده‌تری می‌یابد. از این‌رو برخی عقیده دارند که عصر کنونی را باید «عصر مهاجرت» دانست (گل‌محمدی، ۱۳۸۹: ۷۱). جهانی‌شدن، مستلزم حرکت و جابجایی فزاینده مردم در طول مرزهای ملی است. دوره بعد از سال ۱۹۴۵ و به ویژه بعد از سال ۱۹۸۰، شاهد مهاجرت‌های وسیع بوده است. بر اثر این نوع مهاجرت‌ها، جمعیت‌ها

ناخالص تر و از لحاظ فرهنگی نیز دچار تنوع شده‌اند. تفاوت فرهنگی و حاشیه‌راندگی^۶ اجتماعی که اغلب با یکدیگر ارتباط تنگاتنگ دارد، موجب شکل‌گیری موقعیت‌های نسبتاً نامطلوب و انزوا از اجتماع برای اقلیت‌های قومی می‌شود. مهاجرت در دوره جهانی‌شدن از چند جهت قابل توجه است؛ از طرفی افزایش مهاجرت نشان دهنده نفوذپذیر شدن مرزهای سیاسی و اقتصاد ملی است، از طرف دیگر این مهاجرت دارای تبعات اجتماعی و فرهنگی خاص است. این مهاجرت‌ها در کشورهای مبدأ و مقصد منشأ تحولات زیادی می‌تواند باشد (کاستلز و دیویدسون، ۱۳۸۲: ۵۲-۵۱).

تنها رسانه‌ها عامل انتقال یک فرهنگ به ورای مرزهای ملی نیستند. انسان‌ها نیز همین کار را انجام می‌دهند. قرن بیستم شاهد پیشرفت‌های زیادی بوده است که باعث شده مردم به آسانی از یک کشور به کشور دیگر بروند. همچنین بر خلاف نقل و انتقالات جمعیتی در گذشته، امروزه این پراکندگی‌های فراسنتی در جهانی اتفاق می‌افتد که حتی مرزهای جغرافیایی و سرزمینی گذشته بسیار شکننده به نظر می‌رسد. یکی از ابعاد این جریان کوچ سیل‌آسای مردمان جوامع غیرغربی است، که با درنوردیدن مرزها و حصارهای فرهنگی پای در کشورهای غربی گذاشتند. حاصل این تحرکات چندگانگی و چندپارگی فرآیند هویت بوده است (جی دان، ۱۳۸۵: ۳۰۵). فرآیند جهانی‌شدن به طور عمده علاقه به حرکت و سفر را تشویق نموده و بعد جدیدی را به آن اضافه کرده است. باعث شده که افراد بی‌شماری از مردم به دنبال کار در سرتاسر جهان در حال حرکت باشند. این تلاقی گسترده فرهنگ‌ها هم برای جوامع میزبان و هم برای مهاجران وضعیت ویژه‌ای را به وجود می‌آورد (احمد و دیگران، ۱۳۸۴: ۳۰-۳۶). مارتین آلبرو درباره نقش جوامع ملی و محلی دینی در جهان مهاجر می‌گوید:

«نامعلومی و فقدان قطعیت درباره وجود هویتی منسجم اغلب نایمینی هستی شناختی^۷ را با خود به همراه دارد. یعنی فقدان هویتی منسجم از نایمینی، نداشتن کار یا سلامتی بنیادی‌تر است. بسیاری معتقدند این عدم امنیت روانی در جهان معاصر به دلیل اثرات رسانه همگانی، مهاجرت و بازارهای جهانی افزایش یافته است و این زمینه دعوت پیوسته برای بازگشت به اجتماعی محلی را فراهم ساخته، اجتماعی که در آن افراد می‌دانند در کجا قرار گرفته‌اند» (آلبرو، ۱۳۸۰: ۲۵).

موج جدید مهاجرت نیروی کار به کشورهای غربی دارای تبعات اجتماعی و فرهنگی خاصی است؛ زیرا جمعیت مهاجر به سرعت نمی‌تواند با فرهنگ کشورهای مقصد رابطه برقرار کند. گاهی تفاوت فرهنگی موجب به حاشیه رانده شدن آنان، و حرکت به سمت گروه‌هایی آن می‌شود که در آن فرد خواهان حفظ هویت خود است.

روند جهانی‌شدن فرهنگی، افکار، عقاید و اهداف جوامع و فرهنگ‌های دیگر را دستخوش تغییر و تحول کرده و مفاهیم بنیادی فرهنگ‌ها را چون حاکمیت ملی، هویت ملی، نظام‌های ارزشی و دینی به چالش کشیده است (نکوبی سامانی، ۱۳۸۶: ۱۱۱). حساسیت کشورها و دولت‌ها به این حوزه به دلیل این که هویت ملی، ارزش‌ها و باورهای سیاسی و نگرش بومی آن‌ها را شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهد. فرآیند جهانی‌شدن با نفوذپذیر ساختن مرزها و افزایش چشمگیر مبادلات فرهنگی، آگاهی انسان‌ها را از عناصر فرهنگی دیگر مانند هنجارها، ارزش‌ها، آداب و رسوم و ادیان بیشتر می‌کند.

بنابراین جهانی‌شدن فرهنگ در بستری صاف و هموار قرار ندارد که به سادگی اتفاق بیافتد. اتفاقاً جریان جهانی‌شدن فرهنگ سرمایه‌داری نیز به دلیل خصلت غیریت‌ستیزاش، موجب تحریک، ایجاد مقاومت و احیاء فرهنگ‌های محلی و ملی در سراسر دنیا شده است (ناجی راد، ۱۳۸۷: ۱۶۶). در حالی که ما در جهان شاهد این هستیم که از جهانی مردم در حال اخذ الگوهای فرهنگی مشابهی از قبیل الگوهای غربی یا آمریکایی هستند، همزمان شاهد ظهور مبارزه‌جویی‌های گسترده و قوی علیه همین الگوها نیز هستیم، از یک سو چنین به نظر می‌رسد که گویی جهان هر یک، فرهنگی واحد را پذیرفته و در جهان

^۶. Marginalization

^۷. Ontological Insecurigy

متعدد و نظام فرهنگی غرب هضم و مضمحل می‌شود. از سوی دیگر، مردم با بازگشت به هویت‌های خاص و ویژه خود، احیاء یا بازگشت به هویت‌های به ظاهر فراموش شده یا خاموش، نظیر هویت دینی، خود را از الگوی مسلط جهانی - خواه غربی باشد یا آمریکایی - رها می‌کنند (کچوئیان، ۱۳۸۶: ۶۹). برخی محققان معتقدند که جهانی‌شدن در حوزه فرهنگ به تشدید ابراز هویت‌های محلی، افزایش آگاهی فرهنگی، در جوامع مختلف و امکان مقاومت فرهنگ‌های حاشیه‌ای در برابر فرهنگ مسلط کنونی غرب منجر خواهد شد (Shaw, 2003: 10). آنچه بیش از همه ذهن اندیشمندان حوزه فرهنگ و به ویژه نظریه‌پردازان عرصه دین را به خود معطوف داشته، سرانجام خرده نظام فرهنگ دینی در این نظام فرهنگ جهانی و چگونگی نقش‌آفرینی آن را در برابر سایر خرده نظام‌های فرهنگی و نیز سایر نظام‌های پیرامونی در این روند می‌باشد.

حداقل خواست فرهنگ سرمایه‌داری از سایر فرهنگ‌ها در عصر جهانی‌شدن این است که به میزان قابل قبولی از اصول و موازین خود درگذرند و خود را با فرهنگ مسلط بر جهان هماهنگ کنند. شواهد نشان می‌دهد که به موازات رشد روند جهانی‌سازی فرهنگ سرمایه‌داری، مقاومت‌های محلی و بومی افزایش می‌یابند. اما آیا حرکت بی‌وقفه‌ی فرهنگ سرمایه‌داری موجب تغییر در ماهیت فرهنگ‌ها و به ویژه فرهنگ دینی جوامع خواهد شد؟ آیا فرهنگ سنتی و مذهبی با کنار گذاشتن برخی اصول، خود را با فرهنگ سرمایه‌داری منطبق خواهد ساخت؟ این‌ها سؤالاتی است که آینده پاسخ قطعی آن‌ها را خواهد داد. جهانی‌شدن فرهنگ دارای وجوه و شاخص‌های متعددی است که ما در این مقاله به دو میحث مهم و تأثیرگذار آن، از جمله گسترش فعالیت رسانه و ارتباطات، فرهنگ مصرفی، که در رشد و اشاعه بر جنبش‌های مذهبی بیش‌ترین تأثیر را در این زمینه دارا می‌باشند می‌پردازیم. هر معنایی که از فرهنگ و جهانی‌شدن داشته باشیم نمی‌توانیم بدون در نظر گرفتن مقوله ارتباطات و تأثیر شگرفی که تکنولوژی ارتباطات در این فرایند دارد، به تحلیل و تفسیر درستی از آن دست یابیم.

عملکرد رسانه‌ها در رابطه با دین ممکن است به تقویت جایگاه قرائت خاص از یک دین و در حاشیه قرار گرفتن قرائت‌های دیگر منجر شود و یا ممکن است عملکرد رسانه‌ها موجب آشنایی افراد با مذاهب و ادیان دیگر شود و این سیل مفاهیم می‌تواند هویت دینی را با مشکل مواجه کند (تامیلسون، ۱۳۸۱: ۳۴-۳۲). در دنیای امروز، پیشرفت‌های به دست آمده در زمینه فناوری اطلاعات به ابزار مهمی برای کشورهای صنعتی غرب تبدیل شده است که با میل خود به کنترل امور جهان بپردازند. البته، احتمالاً مسئله مهم‌تر پیوند میان فناوری اطلاعات و سیستم رسانه‌های جهانی است که در شکل دادن به افکار عمومی در سطحی بین‌المللی، نقش اساسی ایفا می‌کنند (محمدی، ۱۳۸۷: ۱۵۱). شبکه‌های الکترونیکی، انحصار بی‌نظیر دولت‌ها بر حجم عظیم اطلاعات را از بین می‌برند. پیامد این فرایند، ایجاد فرهنگ، هویت، تبعیت، وفاداری، اعتقادات و رفتار پارادوکسیکال محلی و جهانی است. همچنان که فناوری اطلاعات و ارتباطات از یک سو فرهنگ و هویت‌هایی نوینی را در خود می‌پروراند و طیف گسترده‌ای را هوادار خود می‌کند، از سوی دیگر نیز موجب تحقیر فرهنگ‌ها و هویت‌های محلی و مخالف خود می‌شود. در این فرایند برخی از هویت‌های محلی مبتنی بر قومیت، بنیادگرایی دینی و غیره در برابر آن صف‌آرایی و مقاومت کرده و می‌کنند. منشأ و سرچشمه ایجاد گروه‌های مقاومت، بنیادگرایی اسلامی، مسیحی، ملی‌گرایی، تروریستی و غیره، در عصر جهانی‌شدن را باید در بازیابی هویت گذشته اقوام و ملل دانست. ارتباطات جهانی، کنفرانس‌های جهانی، مهاجرت‌ها و مسافرت‌های گسترده و بسیار سریع که همه روزه در سطح جهانی صورت می‌گیرد، پیوندهای فراملی و مستحکمی را بین افراد هم‌عقیده ایجاد می‌کند و موجب جنبش‌های جهانی مانند جنبش‌های کارگری، جنبش‌های اجتماعی زنان، حمایت از حقوق بشر و زندانیان، جنبش‌های مذهبی و ... گشته است (ناجی راد، ۱۳۸۷: ۱۹۵-۱۹۱). با توجه به این که بخش عمده‌ای از ارزش‌ها و مفاهیم موجود در این جوامع توسط ماهواره‌ها منتشر خواهد شد، حتی پاره‌ای از تولیدات محلی تحت تأثیر برنامه‌سازی و یا مفاهیم مندرج در فرهنگ نوین غرب خواهد شد. ناگفته پیداست که بدین طریق تکنولوژی ماهواره و ارتباط رسانه‌ای در تمام شئون زندگی مردم جهان رسوخ خواهد کرد. تلویزیون و برنامه‌های ماهواره در بطن خود حاوی تلقی جدید و نگاه تازه‌ای به انسان، هنر، ارزش و ... به همراه دارد که به همراه ماهواره در سراسر جهان گسترده خواهد شد. اخبار، ذهنیت‌ها و تحلیل‌های مردم را جهت خواهد داد و مدل جدیدتری از تفکر سیاسی اجتماعی، اخلاقی و علایق و ارزش‌های جوامع گوناگون را متأثر

خواهد ساخت و از مدل لباس پوشیدن و آرایش زنان و مردان تا نحوه ارتباط برقرار کردن و تنظیم روابط اجتماعی را متحول خواهد کرد

بی‌گمان امروزه آثار ظهور و گسترش فرهنگ مصرفی را می‌توان در تمامی جوامع و فرهنگ‌ها مشاهده نمود. صرف‌نظر از ذائقه‌های متفاوت اتباع هر فرهنگ و جامعه‌ای، آن چه که از اهمیت بیش‌تری برخوردار است، گرایش فوق‌العاده قوی جوامع مختلف از جوامع آمریکایی و غربی گرفته تا غیر آن به مصرف بیش از حد نیاز یا متفاوت از نیازهای واقعی‌شان خواه برای سرگرمی و خواه جهت کسب پرستیژ و هویت اجتماعی می‌باشد (کیانی، ۱۳۸۰: ۱۱۶). گسترش روند جهان‌گیر شدن مصرف-گرایی به حدی است که ویلانیام می‌گوید که:

«امروزه ما به جای دهکده جهانی با یک مرکز خرید جهانی^۸ روبه‌رو هستیم» (Vilaniyam, 1989: 485).

ترویج فرهنگ مصرف‌گرایی و تشویق برای مصرف بیش‌تر که موتور محرک سرمایه‌داری برای تولید بیش‌تر و انباشت سرمایه است؛ باعث شده که مصرف خود به ارزش تبدیل شود. مصرف، نه برای استفاده بلکه برای نشان دادن منزلت است.

با رواج این تفکر فرهنگ نیز خود کالا می‌شود و ارزش زیباشناختی خود را از دست می‌دهد. به عبارتی انواع هنرها و کالاهای فرهنگی تا آنجا گران‌بها هستند که توجیه اقتصادی و مادی دانسته‌اند. این شامل نمادها و علائم و نشانه‌های مذهبی که خود جزئی از فرهنگ هم هستند نیز می‌شود. این موضوع را امروز تجاری‌شدن فرهنگ می‌نامند. به طور مثال، مسجد به مکانی توریستی، کلیسا به جاذبه باستان‌شناختی تبدیل می‌شود. این موضوع که در جامعه‌شناسی تقلیل‌گرایی نامیده می‌شود؛ باعث جا به جا شدن نمادها، مراسم و مناسک دینی به عنوان کالاهای تجاری گشته که تا حدی ناشی از موج جهانی‌شدن است (کیانی، ۱۳۸۰: ۱۱۴). در هر حال، نظام سرمایه‌داری برای اشاعه مصرف و به وجود آوردن جامعه مصرف‌زده، ایدئولوژی مصرف به وجود آورده است؛ ایدئولوژی‌ای که مصرف را با هویت آدم‌ها گره می‌زند و کالا را به «بت‌واره‌ای» بدل می‌کند که دل و دین را از آدم‌ها می‌رباید. «ایدئولوژی مصرف چنین القا می‌کند که معنای زندگی را در آنچه مصرف می‌کنیم باید جست، نه در آنچه تولید می‌کنیم» (استوری، ۱۳۸۶: ۲۶۵). نظام سرمایه‌داری معادله «نیاز برای خرید» را به هم ریخته و به جای آن خرید را به یک دغدغه وجودی، چیزی که در نهاد و فطرت ثانویه افراد ریشه دارد بدل نموده است. نظام سرمایه‌داری به مدد صنعت فرهنگ و تبلیغات نوعی «اشتها برای خرید» را در افراد دامن می‌زند. اما از سوی دیگر، خرید را به عنوان یکی از مهم‌ترین منبع لذت بدل نموده است؛ منبعی که خریدار با اتصال به آن اوج لذت، احساس خوشبختی و تنعم می‌رسد (جوادی، ۱۳۹۰: ۲۱۱-۲۰۵).

بنابراین مصرف در جامعه امروزی به مثابه یکی از مهم‌ترین قلمروهای زندگی روزمره، صرفاً یک کنش تجاری و اقتصادی نیست، بلکه نحوه‌ای از تحقق نفس و خود شکوفایی است که از طریق آن تصاویر انسان از نفسش مدام بازسازی و دخل و تصرف می‌شود. انسان‌ها با کالاهایی که مصرف می‌کنند، هویت، احساس تشخیص و تمایزشان را دستکاری می‌کنند و از این تعریف هویت جدیدی را برای خویش دست و پا می‌کنند. آن‌ها کالاهای مصرفی را جزیی جدایی‌ناپذیر از شخصیت خویش تلقی می‌کنند و با آن احساس یگانگی می‌کنند (ریتزر، ۱۳۸۲: ۴۶-۴۵). از این دیدگاه گفته می‌شود که مذاهب سنتی بر سکون و فتور تأکید می‌کنند. از این رو نقاط برخورد میان این دو در همین جا ظاهر می‌شود. این حوزه برخورد، عامل دلوپسی و اضطراب در میان مردمان سنتی در سرتاسر جهان گشته است. و بنیادگرایی یکی از واکنش‌ها به این روند است. از این رو ضدیت بنیادگرایی اسلامی را می‌بایست مواجهه‌ای علیه فرهنگ مصرف غرب دانست. با این وجود جوامع اسلامی را نمی‌توان در یک طیف ساده قرار داد. این جوامع اگرچه دارای فرهنگ سنتی، دولت‌های توتالیتر و مستبد هستند اما در مواجهه با پروسه

^۸Global Shopping Center

جهانی‌شدن و اینکه آنان چگونه در مقابل دلوپسی ناشی از جهانی‌شدن عکس‌العمل نشان می‌دهند. طیف وسیعی را تشکیل می‌دهند (قوم، ۱۳۸۲: ۳۶۸-۳۶۷). مصرف‌گرایی به همان اندازه ارضای نیازها به ایجاد نیاز نیز دامن می‌زند. هسته‌ی مرکزی مصرف‌گرایی، خرید کردن است. ساعات کار فروشگاه‌ها در بیشتر نقاط دنیا گاهی برخلاف اعتراض‌های محافل مذهبی، سنتی به طور اجتناب‌ناپذیری افزایش یافته است. در واقع برای بسیاری از مردم دنیای معاصر، گفته‌ی مشهور دکارت و طرح شعار «خرید می‌کنم پس زنده‌ام» با کمترین اغراق صادق است. در یک فرهنگ مصرفی، مصرف صرفاً به جنبه‌های معیشتی و زیستی محدود نمی‌شود؛ یعنی هم دارای ارزش مادی و هم ارزش نمادی می‌باشد. در جامعه مصرف‌گرا افراد به خرید بیشتر از نیاز تشویق می‌شوند و مصرف به شکل اصلی ابراز وجود و منبع اصلی هویت اجتماعی تبدیل می‌شود (گل محمدی، ۱۳۸۹: ۱۰۶). از اینرو فرایند جهانی‌شدن با گسترش فرهنگ مصرفی و با تغییر ساختار و خواسته‌های مردم، توانسته مصرف را جایگزین پیوندهای طبقاتی و دینی کند.

سکولاریزاسیون به عنوان یکی از عناصر فرایند نوسازی در غرب از جمله مباحثی است که در دنیای مدرن اقتدارنمایی و جایگاه فرهنگی و سیاسی دین را به چالش طلبیده است. حال سؤال این است که چه نسبتی بین دین و سیاست، در عصر جهانی‌شدن برقرار است و چه نسبتی بین جهانی‌شدن و سکولاریزاسیون وجود دارد و ارتباط آن با جنبش‌های احیاء دینی چیست؟

گلزننان^۹ از جمله نظریه‌پردازانی است که رویکرد به دین را پیامد زیرسوال رفتن فرا روایت نوسازی و سکولاریسم می‌داند. به اعتقاد وی: دین خود را وارد حیات اجتماعی مردم نمود تا هویت انسان‌های فقیر را و طبقات حاشیه‌ای جامعه و گروه‌های متعلق به طبقات متوسطی را که از ترتیبات جدید قدرت خارج شده بودند، بازسازی و تعریف نماید (Levine, 1986: 36). مدرنیست‌ها بر این باورند که سکولاریزاسیون با کمک و تقویت همه جانبه جهانی‌شدن، می‌تواند جنبش‌های احیاگرانه مذهبی را در خود هضم کند. البته باید یادآور شد که آنچه واکنش اسلام و هندویسم احیاگر را برانگیخته، تنها کامیابی ایدئولوژی سکولار و مدرن نبوده است، بلکه علت و منشأ اصلی چنین حرکت‌های احیاگرانه‌ای را باید در ناکامی‌های درونی خود آن‌ها را جستجو کرد (سلیمی، ۱۳۷۹: ۲).

منطق نظام اجتماعی تجدد به اقتضای ماهیت سکولاریستی‌اش مداخله دین در خرده نظام‌های دیگر را نفی می‌کند. خرده نظام تجدیدی سیاست تنها به قدرت می‌اندیشد بدون اینکه خود را مقید به هیچ تجویز ارزشی، دینی یا غیر دینی بداند. حوزه تجدیدی اقتصاد نیز توجهی به حلال و حرام دین نداشته و به ازدیاد ثروت بر پایه منطق ابزاری فنی فکر می‌کند. همه حوزه‌های دیگر در جامعه تجدیدی نیز از منطق مشابهی پیروی می‌کنند. در نتیجه، خرده نظام دین به اعتبار کارکردهای خاص خود که همانا نجات روح، رستگاری اخروی، ترویج فضایل اخلاقی، تنظیم رفتارهای اجتماعی و ... است، در نظام جهانی‌شدن تجدید جایی نخواهد داشت. تنها امکان برای حضور عمومی دین در کاربردهایی است که برای حل و فصل مشکلات سایر حوزه‌ها یا مسائل خاص آن‌ها دارد. در این نظام، نفوذ عمومی دین نظیر سایر عناصر فرهنگی یا خاص صرفاً به صورت تبدیل آن به منبعی فرهنگی برای دیگر نظام‌ها ممکن است (قنبری، ۱۳۹۰: ۴۳-۴۲). نگرش سکولاریستی به سیاست در مقابل رویکرد دینی به آن قرار دارد. گفتمان جهانی‌شدن تلاش می‌کند تا سیاست سکولار را امر موجه و مقبول در تصور جمعی بشر تصویر کند و آنچه را به عنوان سیاست دینی در گفتمان‌های دینی از جمله گفتمان اسلام سیاسی بیان می‌شود به حاشیه براند. در تلقی گفتمان اسلام سیاسی، اسلام اساساً دین سیاسی است (حقیقت، ۱۳۸۷: ۶۰۳). اینک اکثر اندیشمندان روابط بین‌الملل پذیرفته‌اند که نمی‌توان نقش دین را به عنوان بازیگر فعال عرصه جهانی نادیده گرفت به تعبیر دو تن از محققان این حوزه، تئودور کلمبیس و جیمز ولف: «با ارزیابی نقش و نفوذ سیاسی گروه‌های مذهبی در اواخر بیستم، به وضوح موج احیاگری و

^۹. GilSenan

رستاخیز، حضور با شهامت و فعال آن‌ها را مشاهده می‌کنیم. باید پذیرفت که مطالعه دقیق سیاست جهانی نمی‌تواند فعالیت مذهبی را خارج از گستره پدیده‌های روابط بین‌الملل قرار دهد» (روحانی، ۱۳۹۰: ۲۷).

در واقع، دین چنین جایگاهی در غرب یافت و از صحنه سیاست، جامعه و حتی کم‌کم از سطح خانواده هم فاصله گرفت و به زندگی فردی منحصر شد (Landes, ۱۹۶۹: ۵۴۶-۵۴۹). در عصر جهانی‌شدن ارتباطات و اطلاعات، آموزه‌های دینی به طور فزاینده‌ای از حاشیه به متن انتقال یافته و بر امکانات و فرصت‌های ایفاگری دین در میان کشورها افزوده شده است. اگر در دوران دو قطبی به دلیل ساختار قدرت جهانی امکان ارتباطات فرهنگی و دینی کم‌تر بود، در دوران پس از جنگ سرد، زمینه‌های ساختاری نظام بین‌المللی امکان بیش‌تری را برای ایفای نقش دین در مسائل و فرایندهای بین‌المللی فراهم می‌سازد و دین می‌تواند به عنوان مرجع هویت‌ساز، در سطح بین‌المللی، ایفای نقش نماید (ستوده، ۱۳۹۰: ۱۶۱-۱۶۰). شواهد تاریخی نشان می‌دهد که فرایند دنیوی‌سازی یک روند پیوسته‌ای را طی نکرده است. در دوره‌هایی این روند سیر صعودی داشته و گاهی برعکس آن مشاهده شده است. پیدایش و گسترش جنبش‌های مذهبی در بخش‌های مختلف جهان به خصوص در دهه‌های آخر قرن بیستم فرایند سکولاریزاسیون را زیر سؤال برده است (صاحبی و دیگران، ۱۳۸۲). خاستگاه اصلی ایستادگی در برابر روند جهانی‌شدن و برنامه بزرگ ایالات متحده، چندین دین بزرگ بوده‌اند. در این میان، بویژه نهضت‌های تجدید حیات‌طلب اسلامی و گرایش‌های کنفوسیوسی در حال نضج، که به خاطر ترویج و تقویت «ارزش‌های آسیایی» شهرت دارند، مقاومت سرسختانه‌ای را از خود نشان داده‌اند. همچنین نهضت تجدید حیات‌طلب هندو و کلیسا ارتدوکس شرق نیز در این باره مقاومت به خرج داده‌اند. مذاهب بزرگ به درستی دریافته‌اند که روند جهانی‌شدن که تحت هدایت ایالات متحده صورت می‌گیرد، پیوند نزدیکی با جریان دنیاگرایی و دین زدایی دارد و بنابراین، تهدیدی برای آن‌هاست (جیمز، ۱۳۸۰: ۸).

نتیجه‌گیری

شاید هیچ چیز به اندازه دین در جهان کنونی نتواند ماهیت دوپهلوی و مبهم جهانی‌شدن را بیان کند. دقت چندانی نمی‌خواهد تا دریابیم نظریه‌پردازان جهانی‌شدن به رغم وحدت نظر کلی‌شان تا چه اندازه برای فهم این حقیقت نامنتظر و مسئله‌ساز دچار مشکل و ابهامند. اگر ما در این مقطع تاریخی خاص با بازگشت مجدد دین به به صحنه حیات اجتماعی بشر مواجه نبودیم مجال یا امکان ناچیزی برای تردید در جهانی‌شدن غرب می‌داشتیم. اما دقیقاً درست در همان زمانی که به نظر می‌رسید تجدد در موطن اصلی خود و در سایر کشورهای غربی سیطره و عمومیت برگشت‌ناپذیری پیدا کرده، ظهور و احیای ادیان سنتی از وجود روندهای تاریخی متفاوتی خبر داد. بنابراین در واکنش به جهانی‌شدن حرکت‌های ملی، محلی و مذهبی ظهور و گسترش می‌یابد و این خود بیانگر ماهیت متعارض جهانی‌شدن و تعارض آن با هویت‌های ملی و مذهبی است. نوعی ناسازگاری میان ادعاها و آموزه‌های غرب که در فرایند جهانی‌شدن عالم‌گیر و جهانی می‌شود با آموزه‌های دینی وجود دارد و این ناسازگاری موجب می‌گردد که هر دو به نفی یکدیگر بپردازند.

فرایند جهانی‌شدن که با گسترش شبکه‌های جهانی قدرت، ثروت و اطلاعات و کاهش اقتدار دولت همراه است، مسئولیت هویت‌سازی را بر عهده فرد می‌گذارد. به این دلیل در دوران معاصر معمای هویت بیش از هر عصری آدمی را به خود مشغول داشته است که بر اساس نظریه کاستلز جهانی‌شدن با دگرگون ساختن جهان گذشته از یک طرف و از بین بردن روابط و بنیان‌های اجتماعی گذشته موجبات نوعی احساس ناامنی و رهاشدگی را فراهم آورده است. که در این میان ادیان از بهترین منابع برای التیام این دردها هستند و با توجه به توانایی ادیان در بسیج نیروها و ایجاد تحرک در مردم در عصر جهانی‌شدن می‌توان از امکانات دین برای هویت‌یابی استفاده کرد. به بیان دیگر جنبش‌های دینی از آن رو به وجود می‌آیند که جهانی‌شدن ورود متدینین را در جهان آتی تحریم کرده و جایی برای دین در سازمان خود در نظر نمی‌گیرد. از این منظر جنبش‌های دینی

تظاهر گونه‌ای از هویت به نام «هویت مقاومت» در برابر تحریم اجتماعی حاصل از جهانی‌شدن‌اند. به عبارت کلی، جهانی شدن با شاخصه‌هایی مانند مهاجرت نیروی کار در بعد اقتصادی، گسترش ارتباطات (رسانه) و فرهنگ مصرف‌گرایی در بعد فرهنگی و اشاعه فرهنگ لیبرال دموکراسی و سکولاریسم در بعد سیاسی چالش‌هایی را برای جنبش‌های دینی به وجود آورده است. به نوعی که می‌توان عنوان نمود جهانی‌شدن بحران هویت را در میان این جوامع دامن زده و باعث رشد جنبش‌های دینی گردیده است.

منابع و مآخذ

- احمد، اکبر و دیگران (۱۳۸۴) "مجموعه مقالاتی پیرامون اسلام، جهانی شدن و پست مدرنیته"، ترجمه مرتضی بحرانی تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- استوری، جان (۱۳۸۶) "مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ عامه"، ترجمه حسین پاینده، تهران، گام نو.
- آلبرو، مارتین (۱۳۸۰) "عصر جهانی، جامعه شناسی پدیده جهانی‌شدن"، ترجمه نادر سالار زاده امیری، تهران، نشر آزاداندیشان.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴) "دین، دموکراسی و روشنفکری در ایران/امروز"، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- تامیلسون، جان (۱۳۸۱) "جهانی شدن فرهنگ"، ترجمه محسن حکیمی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- جوادی، محمد اسلم (۱۳۹۰) "دین و زندگی روزمره"، تهران، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- جی‌دان، رابرت (۱۳۸۵) "نقد اجتماعی پست‌مدرنیته و بحران‌های هویت"، ترجمه صالح نجفی، تهران، پردیس دانش.
- حقیقت، سید صادق (۱۳۸۷) "روش شناسی علوم سیاسی"، چاپ سوم، قم، دانشگاه مفید قم.
- رضایی، عبدالعلی، و دیگران (۱۳۸۰) "میزگرد جهانی شدن، ابعاد و پیامدها"، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۱۰، صص ۲۴۵-۲۸۲.
- روحانی، حسن (۱۳۹۰) "دین در روابط بین‌الملل؛ پارادوکس‌ها و ضرورت‌ها"، مجموعه مقالات همایش ملی دین و روابط بین‌الملل، زیر نظر محمود واعظی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۴۵-۲۵.
- ریتزر، جورج (۱۳۸۲) "نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر"، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
- ستوده، محمد (۱۳۹۰) "اسلام و ماهیت روابط بین‌الملل"، مجموعه مقالات همایش ملی دین و روابط بین‌الملل، زیر نظر محمود واعظی، چاپ دوم، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۱۷۹-۱۵۴.
- سجادپور، سید محمد کاظم (۱۳۸۴) "نتفاضه فلسطین و سیستم بین‌المللی: از جنگ سرد تا جهانی‌شدن"، جهانی‌شدن: برداشت‌ها و پیامدها (مجموعه مقالات)، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ سوم، صص ۲۲۲-۲۰۹.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۰) "میزگرد جهانی‌شدن؛ ابعاد و پیامدها"، تهران، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم شماره ۱۰، صص ۲۴۵-۲۸۰.

- سلیمی، حسین (۱۳۸۳) "فرهنگ گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر"، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۶) "نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن"، تهران: انتشارات سمت.
- سلیمی، محمود (۱۳۷۹) "مذهب و جهانی شدن"، نشریه جهان اندیشه، شماره ۳.
- ظهیری، مصطفی (۱۳۹۰) "اسلام و جهانی شدن"، در دین و جهانی شدن (پژوهشنامه) به کوشش ابراهیم حاجیانی، تهران، پژوهشکده تحقیقات راهبردی، صص ۱۵۰-۱۰۳.
- قنبری، علی (۱۳۹۰) "کارکردهای دین در ظهورات جهانی شدن"، در دین و جهانی شدن (پژوهشنامه) به کوشش ابراهیم حاجیانی، تهران، پژوهشکده تحقیقات راهبردی، صص ۴۶-۲۳.
- قوام، سیدعبدالعلی (۱۳۸۲) "جهانی شدن و جهان سوم"، تهران، وزارت امور خارجه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- قوام، سیدعبدالعلی (۱۳۸۴) "بحران معنا در عصر جهانی شدن"، در جهانی شدن: برداشتها و پیامدها (مجموعه مقالات)، زیر نظر: سید محمد کاظم سجادیپور، چاپ سوم، تهران، وزارت امور خارجه، صص ۷۴-۶۳.
- کاستلز، استفان، و آلیستر دیویدسون (۱۳۸۲) "مهاجرت و شهروندی: جهانی شدن و سیاست تعلق"، ترجمه فرامرز تقی لو، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰) "عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ"، ترجمه احمد علیقلیان و افشین خاکپاز، جلد اول، تهران، انتشارات طرح نو.
- کچوئیان، حسین (۱۳۸۶) "نظریه‌های جهانی شدن: پیامد چالش‌های فرهنگ و دین"، تهران، نی.
- کچوئیان، حسین (۱۳۸۷) "نظریه‌های جهانی شدن و دین (مطالعه‌ی انتقادی)"، چاپ دوم، تهران، نشر نی.
- کیانی، داوود (۱۳۸۰) "فرهنگ جهانی؛ اسطوره یا واقعیت"، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره ۱۰، صص ۱۲۲-۹۱.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۹) "جهانی شدن، فرهنگ، هویت"، چاپ چهارم، تهران، نی.
- گل محمدی، یحیی (۱۳۸۱) "جهانی شدن و فرهنگ" در مجموعه مقالات فرهنگ در عصر جهانی شدن: چالش‌ها و فرصت‌ها به کوشش محمد توحیدفام، تهران، روزنه، صص ۹۷-۶۵.
- گل محمدی، یحیی (۱۳۸۶) "گفتمان هویت‌ساز در عصر جهانی شدن در رابطه با قدرت مقاومت در بازسازی هویت ملی"، در مجموعه مقالات همایش هویت ملی و جهانی شدن، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۲/۱۱/۱۶) "بنیادگرایی اسلامی: سنت و تجدد"، ترجمه هادی نیلی، روزنامه شرق. قابل دسترس در سایت: www.did.ir
- لاتوش، سرژ (۱۳۷۹) "عربی‌سازی جهان"، ترجمه امیر رضایی، نشر قصیده.
- محمدی، علی (۱۳۸۷) "جهانی شدن و استعمار دوباره مورد شناسی کشورهای اسلامی در قرن بیست و یکم"، چاپ اول، تهران، نشر نی.

مسعودنیا، حسین (۱۳۹۰) "دین در روزگار جهانی‌شدن"، مجموعه مقالات همایش ملی دین و روابط بین‌الملل، زیر نظر محمود واعظی، چاپ دوم، تهران، مجمع تشخیص مصلحت نظام، صص ۳۷۴-۳۵۶.

میرمحمدی، داوود (۱۳۸۱) "جهانی‌شدن؛ ابعاد و رویکردها"، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، صص ۸۴-۵۹.

نش، کیت (۱۳۸۷) "جامعه‌شناسی سیاسی معاصر (جهانی‌شدن، سیاست، قدرت)"، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر.

نصری، قدیر (۱۳۸۰) "در چیستی جهانی‌شدن؛ تأملی نظری در سمت و سرشت آهنگ جهانی"، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهارم، شماره ۱۳، ۳۰۴-۲۸۱.

نکویی سامانی، مهدی (۱۳۸۶) "دین و فرایند جهانی‌شدن"، قم، انتشارات موسسه بوستان کتاب.

نوربخش، یونس و صدیقه سلطانیان (۱۳۹۰)، "جهانی‌شدن و چالش‌های دینی و ملی حاصل از آن"، در مجموعه مقالات همایش ملی دین و روابط بین‌الملل، زیر نظر محمود واعظی، چاپ دوم، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۳۵۴-۳۲۸.

واترز، مالکوم (۱۳۷۹) "جهانی‌شدن"، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی و سیاوش مریدی، انتشارات سازمان مدیریت صنعتی.

هابرماس، یورگن (۱۳۸۹) "جهانی‌شدن و آینده دموکراسی"، ترجمه کمال پولادی، تهران، مرکز.

Baker, Gerald A. Epstein, Robert Pollin, (1988), "*Globalization and Progressive Economic policy*", available at: <http://www.jstor.org/discover/10.2307/4227548?uid=3738280&uid=2129&uid=2&uid=70&uid=4&sid=21100890617361>.

Burke, p (1991), "Identity Processes and Social Stress", American Sociological Review, vol 5.

Castels, M (1994), "European Cities, The Informational Society and The Global Economy", New left Review, N. 2.4.

Jacobson, J Staff (1998), "*Islam in Transition, : Religion and Identity Among British Pakistani Youth*" (London:Routledge) available at: http://ebookstore.sony.com/ebook/jacobson-j-staff/islam-in-transition/_/R-456197.

Landes, David, (1969), "*The Unbound Prometheus*", Cambridge, Cambridge University Press.

Langhorne, Richard (2001), "*The Coming of Globalization, its Evolution and Contemporary Consequences*", New youk, palgrave.

Levine, D,(1986), "Religion and Politics in comparative and Historiacial Perspective", comparative Politics, pp 95-126.

Shaw, martin, (2003) "Global state" www.Meria.com

Vilaniyam, J,(1989), "Television Advertising and the Poor", media, Culture and Society, vol. 11.